

دفاعیات اوینگن لوینه در دادگاه

ترجمه‌ی میترا یوسفی



توضیح مترجم: اوینگن لوبینه (Eugen Leviné) (۱۸۸۳-۱۹۱۹) یکی از رهبران جمهوری شورایی باواریا و عضو حزب کمونیست آلمان (KPD) بود. حزب کمونیست، ائتلافی از اسپارتاکیست‌ها و تمام کسانی بود که منتقد سیاست‌های حزب‌های سوسیال‌دموکرات (SPD) و سوسیال‌دموکرات مستقل (USPD) بودند. آن‌ها خواهان تعمیق خواسته‌های انقلاب نوامبر ۱۹۱۸، فراروی از «جمهوری آلمان» و سیاست‌های سازشکارانه و پارلمانتاریستی سوسیال‌دموکرات‌ها و نهایتاً حرکت به سمت «انقلاب سوسیالیستی» بودند. لوبینه در ماه مارس ۱۹۱۹ به مونیخ فرستاده شد تا رهبری حزب در مونیخ و مسئولیت نشریه‌ی «پرچم سرخ» را در آن‌جا بر عهده بگیرد. او زمانی به مونیخ رسید که پس از قتل کورت آیزنر (Kurt Eisner) - نخست‌وزیر منتخب شوراهای سربازان، کارگران و دهقانان - کشمکش میان «جمهوری شورایی و پارلمانتاریسم» در جریان بود. در آخرین روزهای ماه مارس، مجلس ایالتی بایرن، یوهانس هوفمن (Johannes Hoffmann) از حزب سوسیال‌دموکرات را به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد؛ اما در ۷ آوریل ۱۹۱۹، شورای مرکزی و شورای انقلابی کارگران در مونیخ، «جمهوری شورایی» اعلام کردند و هوفمن به بامبرگ گریخت.

در اولین فاز جمهوری شورایی، ائتلافی از آنارشیست‌ها و روشنفکران چپ رهبری شورای مرکزی را بر عهده گرفتند. بعد از آن که یگان‌های ارتش سرخ با مقاومت خیابانی کودتای دولت هوفمن را خنثی کردند، فاز دوم جمهوری شورایی با انحلال شورای مرکزی و ایجاد «شورای اجرایی» آغاز شد و لوبینه به عضویت این شورا درآمد. ۱۴ آوریل دولت هوفمن با همدستی نیروی شبه‌نظامی دست‌راستی موسوم به ارتش آزاد (Freikorps) مونیخ را محاصره کرد. ۱۶ آوریل با مقاومت ارتش سرخ، ارتش آزاد وادار به عقب‌نشینی شد. گوستاو نوسکه (Gustav Noske)، وزیر دفاع وقت از حزب سوسیال‌دموکرات، برای تقویت نیروهای ارتش آزاد، یگان‌هایی از ارتش آلمان را به مونیخ فرستاد. محاصره‌ی نظامی و انواع فعالیت‌های خرابکارانه، جمهوری شورایی مونیخ

را تحت فشار شدیدی قرار داده بود؛ در نتیجه کمیته‌ی اجرایی تحت رهبری لوینه کناره‌گیری کرده و کمیته‌ی موقتی برای مذاکره با دولت هوفمن تشکیل شد که ناکام ماند چرا که جز تسلیم محض هیچ گزینه‌ای روی میز نبود.

اول ماه مه، نیروهای ارتش آلمان و ارتش آزاد وارد مونیخ شدند و صدها کارگر کمونیست، سوسیالیست و آنارشویست دستگیر و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. لوینه مخفی شد اما در ۱۳ مه دستگیر و ۳ ژوئن ۱۹۱۹ به جرم «خیانت بزرگ» محاکمه و صبح روز بعد اعدام شد.

فارغ از داوری‌ها درباره‌ی اشتباهات رهبران سوسیال‌دموکرات و کمونیست و شکست انقلاب دوم و در نهایت ظهور فاشیسم در سال‌های بعد، خواندن دفاعیات لوینه دشواری، پیچیدگی و بعضاً تناقض‌های مبارزه برای حاکمیت طبقه‌ی کارگر بر سرنوشت خود، در تجربه‌ی جمهوری شورایی باواریا، را پیش روی ما می‌گذارد.

این ترجمه بر اساس متن آلمانی دفاعیات از کتاب (اویگن لوینه: طرح‌ها، دفاعیات دادگاه و موارد دیگر؛ چاپ دوم انتشارات Jugendinternationale ۱۹۲۵ صفحات ۳۶ تا ۴۶) انجام شده و سپس با متن انگلیسی موجود در این [سایت](#) تطبیق داده شده است. آنچه در متن با {} مشخص شده بخش‌هایی است که از متن انگلیسی افزوده شده و آنچه در [] آمده را خودم اضافه کرده‌ام.

برای من دشوار است که [درباره‌ی پرونده‌ام] اظهار نظر کنم. حتی پیش از اولین بازجویی توضیح دادم که تمام این دادرسی‌ها و کلیت این دادگاه، تنها برآمده از یک وضعیت سیاسی بوده و [پایه‌ی] حقوقی ندارد. [کیفرخواست] «خیانت بزرگ» تنها بر این واقعیت استوار است که جمهوری شورایی در هم شکسته شده است. همان‌طور که در سرمقاله‌ی

«آخرین اخبار مونیخ» گفته شده: تنها خیانت شکست خورده خیانت است و خیانت پیروز، خیانت محسوب نمی‌شود. پس [اتهام] خیانت بزرگ نتیجه‌ی ملاحظات سیاسی ست و نه حقوقی.

من این دادگاه را نماینده‌ی آن طبقه‌ای می‌دانم که همواره آن را دشمن سیاسی خود شمرده‌ام. شاید می‌توانستم پاسخ‌گوی عملکردم در برابر کمونیست‌ها باشم اما چه‌گونه در برابر دشمنانی از خودم دفاع کنم که آنچه کرده‌ام را چونان [خطری] در برابر موجودیت‌شان می‌دیده‌اند؟ من در روسیه در وضعیت مشابهی قرار داشتم؛ آنجا از دفاع امتناع کردم و به دلیل فقدان ادله‌ی کافی، تبرئه شدم. حالا که این تاکتیک را دنبال نمی‌کنم، دلایل آن را نیز به‌صراحت توضیح خواهم داد. من از خودم دفاع نمی‌کنم چون انتظار مجازات خفیف‌تری از سوی شما دارم؛ اگر چنین می‌خواستم، باید حالا سکوت می‌کردم [چرا که] وکلای من، که از نظر سیاسی و انسانی از من به شما نزدیک‌ترند، دفاع بسیار مؤثرتری می‌توانستند انجام دهند.

من اکنون دادگاه را به همان دلایلی مورد خطاب قرار می‌دهم که مرا وادار کرد در تمام طول دادرسی، قاطعانه از خودم دفاع کنم. در سطح مطبوعات و در میان افکار عمومی شایعات وحشتناکی درباره‌ی جمهوری شورایی، درباره‌ی شخص من و همچنین درباره‌ی روند کلی وقایع منتشر شده است که من نمی‌خواهم آنها را بی‌پاسخ بگذارم؛ کارگران مونیخ تنها به‌تازگی مرا شناخته‌اند و برخی از آنان ممکن است تردید کنند که آیا واقعاً سزاوار اعتمادشان بوده‌ام؟ [از آن‌جا که من دیگر آزاد نیستم، باید از [فرصت] این دادگاه استفاده کنم تا همه چیز را به‌روشنی بیان کنم.]

دلیل دوم آن است که من عضو حزب کمونیست هستم، حزبی که در آلمان بیش از همه مورد تفر و اتهام است. به همین دلیل وظیفه‌ی خود می‌دانم یک‌بار در فضای عمومی نشان دهم اعضای حزب کمونیست آلمان (KPD) با چه انگیزه‌هایی کار کرده، می‌خواهند کار کنند و تلاش می‌کنند کار کنند. من این را به کارگران کمیته‌ی اجرایی و به {بیش از هزار و دویست} عضو شوراهای کارخانه، که در همکاری روزانه با هم قد

کشیده‌ایم، مدیونم؛ حتی اگر در نهایت مرا انکار کنند، این دین بر من است تا نام آن‌ها را نیز [از این اتهامات] پاک کنم.

بنابراین من برای حکم سبک‌تر از خودم دفاع نمی‌کنم، بلکه فرصتی را که برای اثبات حقیقت وجود دارد از دست نمی‌دهم. تفاوت اصلی میان من و دادستان در این است که به همه‌ی پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در آلمان و سایر نقاط جهان از زوایای کاملاً متضادی نگاه می‌کنیم. دادستان درباره‌ی قدرت و توان رهبران برای عمل و تأثیرگذاری در روند وقایع غلو می‌کند. به چشم او تاس و وقایع تاریخ جهان بسته به اینکه به دست رهبران صادق یا ناصادق بیفتد، متفاوت ریخته می‌شود. اما خود رهبران از توده‌ها بیرون می‌آیند حتی اگر خاستگاه اجتماعی متفاوتی داشته باشند. آن‌ها رهبر می‌شوند نه چون مافوق توده‌ها هستند؛ بلکه تنها به این دلیل که قادر به ادای آن چیزهایی هستند که توده‌ها به‌طور شهودی می‌خواهند اما به خاطر فقدان آموزش رسمی امکان بیانش را ندارند. از این رو شما در محافل بورژوازی خود افراد بسیاری را خواهید یافت که از من دانش بیش‌تری دارند اما در جمع کارگران من پیروز می‌مانم چرا که آن چیزی را گفته‌ام که توده‌ها احساس می‌کردند و می‌خواستند. تراژدی توده‌های مونیخ این بود که هنوز تجربه‌ی سیاسی محدودی داشتند. آن‌ها به خوبی فهمیده بودند که برای پیروزی، تمام پرولتاریا در کلیت خود باید پا به میدان بگذارد؛ با این حال گمان می‌کردند که این کلیت، برنامه‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد و کافی‌ست سوسیال‌دموکرات‌ها، سوسیالیست‌های مستقل و کمونیست‌ها به شکل صوری با هم توافق کنند. جمهوری شورایی مونیخ به دلیل فهم نادرست از همین شعار «وحدت» شکست خورد. وقتی پرولتاریا در هدف و اراده‌ی خود متحد شود، شکست‌ناپذیر است اما وقتی وحدت بر اساس چفت‌وبست‌های کاملاً صوری و سازمانی انجام شود دوامی نخواهد داشت. بر اساس این پیش‌فرض‌ها، ارزیابی من از تمام نکاتی که در ادامه به آنها اشاره خواهم کرد با ارزیابی دادستان کاملاً متفاوت خواهد بود.

من نمی‌خواهم حکم خود را سبک‌تر کنم و نمی‌خواهم به شکل قانونی مسئولیت را به دوش شورای اجرایی بیندازم بلکه تمام و کمال پای اقداماتم ایستادم. من تا حدودی ابتکار عمل را به دست گرفتم و ایده‌هایی را که کارگران به‌طور غریزی احساس می‌کردند بیان کردم؛ اما برخلاف آن‌چه آقای دادستان توصیف کردند می‌توانم بگویم که من هرگز در انقلابی شرکت نکرده‌ام که رهبران به کارگران تحمیل کرده باشند.

وقتی به‌عنوان دانشجویی جوان به روسیه رفتم، فهمیده بودم که وظیفه‌ی آرژانتاتور سیاسی بیان اراده‌ی تاریخی توده هاست نه تحمیل اراده‌ی خود به آنها برخلاف میل‌شان. [این اصل مبنای عملکرد من بوده است؛ اقدام من [در جهت] اقناع توده‌ها بوده است، اگر با من موافق بوده‌اند، به من پاسخ داده‌اند و اگر موافق نبوده‌اند، متأسفانه مجبور شده‌ام که آن نقشی را بازی کنم که کردم و عواقب حقوقی اشتباهات دیگران را برعهده گرفتم.] من همه‌ی این‌ها را از روی ملاحظات شخصی نمی‌گویم بلکه دیدگاه‌های بنیادین حزب کمونیست را بیان می‌کنم این حزب معمولاً به عنوان گروهی تعبیر می‌شود که بنا دارد ترور و دیکتاتوری اقلیت را بر پرولتاریا تحمیل کند. در حالی که هر خط از برنامه‌ی حزب گواه این است که تنها پرولتاریا قادر است رهایی خود را محقق کند و انقلاب اقتصادی تنها یکی از کنش‌های توده‌ای پرولتاریا در فرایندی است که پیش رو دارد. فرمان‌های بی‌اعتبار بالاترین نهادهای انقلابی درباره‌ی «اجتماعی کردن»، حرف توخالی‌ست. تنها کارگران می‌توانند به این حرف‌ها با عمل‌شان جان ببخشند. در مبارزات بی‌امان با سرمایه، سینه به سینه در هر کارخانه، با فشار بلاواسطه‌ی توده‌ها، از دل اعتصابات، از طریق ایجاد مدام نهادهای سازمان‌دهی، کارگران می‌توانند کنترل تولید و سرانجام هدایت واقعی امور را در دست بگیرند. توده‌های پرولتاریا باید بیاموزند که از ماشین‌هایی مرده که سرمایه‌دار در فرآیند تولید به کار می‌گیرد به رهبران متفکر، آزاد و مستقل این فرآیند بدل شوند. آن‌ها باید به‌سان اعضای مؤثر جامعه احساس مسئولیت کنند چرا که یگانه مالک تمام ثروت اجتماعی‌اند. آن‌ها باید سخت‌کوشی بدون شلاق کارآفرینی، بهره‌وری بالا بدون رانه‌های سرمایه‌دارانه و انضباط بدون یوغ و نظم بدون سلطه را توسعه دهند. حداکثر

آرمان‌گرایی در جهت نفع عمومی، سختگیرانه‌ترین نظم شخصی و درک شهروندی واقعی توده‌ها از پایه‌های اخلاقی جامعه‌ی سوسیالیستی هستند؛ همان‌گونه که بی‌تفاوتی، خودخواهی و فساد پایه‌های اخلاقی جامعه‌ی سرمایه‌داری‌اند.

تمام رویکرد ما به پرسش مجادله‌برانگیز ترور و مبارزه‌ی خشونت‌آمیز به این دیدگاه برمی‌گردد که توده‌ها نه تنها بخش اساسی کار بلکه تمامیت آن را به‌عهده دارند. من پیش‌تر این فرصت را داشته‌ام تا موضع‌ام را درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا بیان کنم: به شما گفتم که دیکتاتوری پرولتاریا تنها مرحله‌ی واسط میان دیکتاتوری سرمایه و شکل‌گیری دموکراسی کامل است که در آن تنها یک طبقه از افراد کارگر وجود دارد. حزب کمونیست متقاعد شده است که این برنامه می‌تواند با کم‌ترین خشونت تحقق یابد اگر که اقلیت رو به اضمحلال مالکان، ذهن خود را در برابر [این] ضرورت تاریخی نبندند. مبارزه‌ی مسلحانه، که اتهام اصلی ماست، آن زمانی آغاز می‌شود که این اقلیت رو به افول برای دفاع از امتیازات طبقاتی و طبقه‌ی خود دست به اسلحه می‌برد.

«انقلاب پرولتری برای رسیدن به اهداف خود نیازی به ترور ندارد، از کشتار انسان‌ها منزجر و متنفر است. انقلاب پرولتری به این شیوه‌ی مبارزه نیازی ندارد چرا که نه بر ضد افراد بلکه بر ضد نهادها مبارزه می‌کند؛ برای این که با توهمات ساده‌انگارانه پا به عرصه نگذاشته که با سرخوردگی ناشی از آن دست به انتقام خونین بزنند. انقلاب پرولتری تلاش نو می‌داند اقلیت نیست تا جهان را با زور به شکل ایده‌آل خود درآورد بلکه کنش میلیون‌ها نفر توده‌ی عظیم مردم است که فراخوانده شده‌اند تا رسالت تاریخی [شان] را به انجام برسانند.»

پس این مبارزه چه‌طور به وجود می‌آید؟ چرا وقتی ما به قدرت رسیدیم «ارتش سرخ» را به وجود آوردیم؟ چون تجربه‌ی تاریخی به ما می‌آموزد که تاکنون طبقات بهره‌مند از امتیازات ویژه، در برابر از دست رفتن این امتیازات به شکل مسلحانه از خود دفاع کرده‌اند.

و چون ما این را می‌دانیم و چون در آشیانه‌ی ابریِ فاخته‌ها زندگی نمی‌کنیم، چون نمی‌توانیم روی این مسأله حساب کنیم که در بایرن مناسبات دیگری حاکم باشد و بورژوازی و طبقه‌ی سرمایه‌دار بی‌هیچ مقاومت اجازه‌ی سلب مالکیت بدهند، به همین دلیل مجبور بودیم کارگران را مسلح کنیم تا بتوانند مقابل هجوم این سرمایه‌داران سلب مالکیت شده بایستند.

تاکنون در همه جا همین طور بوده است و بنابراین هر کجا که بتوانیم به قدرت برسیم طبیعتاً همین طور عمل خواهیم کرد. {ما از کارگران نخواستیم مسلح شوند چرا که از خون‌ریزی لذت می‌بریم. برعکس، ما خوشحال می‌شدیم اگر طبقات بهره‌مند، از درگیر شدن در یک مبارزه‌ی بی‌نتیجه اجتناب می‌کردند - روزی می‌رسد که این مبارزه بی‌نتیجه خواهد بود. می‌خواهم توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که پیروزی پرولتاریا در ماه نوامبر نیز بدون خون‌ریزی محقق شد. به عنوان مثال در برلین، اولین شلیک‌ها ساعت شش بعد از ظهر مقابل اصطبل سلطنتی انجام شد وقتی گروهی از افسران که از سیر وقایع خشمگین بودند به روی عابران بی‌دفاع آتش گشودند.}

به باور من مسلح کردن پرولتاریا برای جلوگیری از هجوم مسلحانه‌ی بورژوازی ضروری بود. {رئیس دادگاه یا دادستان عمومی پیش‌تر بخشی از مقاله‌ای از بولتن شورای اجرایی را نقل کردند که در آن ابراز نگرانی شده بود که هر اسلحه‌ای که توسط بورژوازی تحویل داده نشده، علیه پرولتاریا به کار خواهد رفت.} در حالی که من در ابتدا اوضاع را بسیار بدبینانه ارزیابی می‌کردم و {اعتقاد نداشتم که اوضاع در باواریا تفاوتی داشته باشد و دولت باواریا جرأت نکند به پروس‌ها اجازه‌ی حمله به مونیخ بدهد؛} کم‌کم امیدوار شدم که شاید ما بتوانیم آن‌قدر مقاومت کنیم تا در سایر نقاط آلمان هم جمهوری شورایی اعلام شود و در نهایت دولت هوفمن از حمله به ما خودداری کند. ما حوادث روزهای اول ماه می را تهاجم پرولتاریا نمی‌دانیم بلکه آن را حمام خون بی‌دلیلی می‌دانیم که گارد سفید [برای مقابله با] کارگران مونیخ به راه انداخت. در تمام طول اقامت در مونیخ از این که دست در دست رفقای کمونیستم توانسته‌ام کار کنم، بی‌اندازه شادمان بودم. این جا

همیشه یکدلی تام و تمامی وجود داشت و به همین دلیل خود را غریبه احساس نمی‌کردم بلکه خودم را همبسته با این کارگران کمونیست و از این طریق به تمام کارگران مونیخ متصل می‌دانستم. {بنابراین محق بودم، حداقل در آن دوره، به نام آنها صحبت کنم.}

{نکته‌ی دوم که آن هم در جهت چشم‌انداز کلی من است، فراخواندن و عزل کردن هر نماینده در هر زمان است.} سنگ بنای جمهوری شورایی آن است که بر اساس شوراهای کارخانه ساخته شده است. کارگران نه بر اساس محل زیست بلکه بر مبنای محل کارشان سازمان‌دهی می‌شوند؛ همان‌جایی که هر روز کنار هم هستند و در جریان کار روزانه با هم آشنا می‌شوند؛ همان‌جاست که انتخاب نمایندگان رسمی بر اساس اصولی کاملاً متفاوت پیش می‌رود. آن‌جا کارگران می‌دانند که منتخب‌شان یاوه‌گوست یا کسی‌ست که بر سر حرف خود می‌ایستد. به همین دلیل این ساختار برای ما طبیعی و عادی بود - از این گذشته این دولت جدید تنها حول کارگران شکل گرفته بود. هر نماینده‌ی کارگران تا زمانی در منصب خود باقی می‌ماند که انتخاب کنندگانش می‌خواستند. پس این که من مکرراً برای پس دادن و کالت‌نامه‌ام به شوراهای کارخانه پیشقدم شدم، [صرفاً] یک ژست توخالی نبود. از این رو می‌توانم بگویم که من و دوستانم - می‌توانم دوست خودم بنامم‌شان - در کمیته‌ی اجرایی [همه‌ی] {سی و پنج نفرمان که در ۲۷ آوریل استعفا دادیم،} هر لحظه آماده بودیم کناره‌گیری کنیم؛ هیچ یک از ما به منصب خود نچسبیده بود و می‌توانم به شما اطمینان دهم که آن‌طوری که ما زندگی می‌کردیم هیچ جذابیت به خصوصی {نه برای ما و نه برای کارگران خسته از کار روزانه} وجود نداشت. همه‌ی ما تنها از روی احساس مسئولیت در این مناصب حاضر بودیم و آن را چون وظیفه‌ای سنگین به دوش می‌کشیدیم. من این را رد می‌کنم که حتی یک نفر از ما در هوای قدرت یا سرمست از آن بود؛ هیچ کدام از ما قدرت را با زور در دست نگرفت؛ قدرت از طرف کارگران مونیخ به ما تفهیم شده بود. آن‌ها سه بار در طول دو هفته ما را وادار کردند که این نمایندگی را حفظ کنیم. {بنابراین من این ادعا را نیز رد می‌کنم که این سیاست را

جمع سه نفره‌ی - لوین (Levien)، لوینه (Leviné) و آکسلرود (Axelrod) - و یا اقلیتی بیگانه تعیین کرده است. هیچ یک از این سه نفر عضو دادگاه انقلاب و یا کمیته‌ی مبارزه با ضد-انقلاب نبوده‌اند.

می‌خواهم شخصاً این اتهام را هم، که نه از طرف دادستان بلکه از بیرون علیه ما طرح شده، رد کنم: گفته می‌شود ما بیگانه هستیم. من به‌خوبی می‌دانم که روس تبار هستم، یهودی هستم و باواریایی نیستم. چه‌طور می‌توانم خود را در حد پذیرش منصبی بینم که {به گفته‌ی وکیل} هم تراز نخست‌وزیری است؟ برای درک این مسئله باید با ذهنیت طبقه‌ی کارگر به این موضوع فکر کنید.

آرمان ما جمهوری شورایی آلمان آتی است که روزی در جمهوری شورایی جهانی ادغام می‌شود. ما طبیعتاً متقاعد شده بودیم تا زمانی که این امر محقق نشده و تنها در برخی نقاط جدا از هم جمهوری شورایی اعلام شده، همه باید همکاری کنند؛ اگر کسی احساس می‌کند برای برعهده گرفتن منصبی مناسب است و کس دیگری برای آن منصب در دسترس نیست، باید آن را بپذیرد. من این منصب را پذیرفتم زیرا فعالیت‌های قبلی‌ام به من بینشی در زمینه‌ی روابط اقتصادی می‌داد و به همین دلیل قانع شدم و در واقع از نظر اخلاقی ملزم به پذیرش این منصب بودم چرا که هیچ کس دیگری در دسترس نبود؛ و تا زمانی که در این منصب بودم خود را موظف به عمل در راستای [منافع] پرولتاریای آلمان و پرولتاریای بین‌الملل و انقلاب کمونیستی دانسته‌ام.

آقای دادستان مرا متهم به راه انداختن اعتصاب عمومی ده روزه کرده‌اند؛ [البته که] درست است که پیشنهاد فراخوان به اعتصاب عمومی را من طرح کرده‌ام. بدیهی بود که برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا، توده‌های پرولتر باید آماده باشند و آن هم مسلح؛ چرا که ما پلیس نداشتیم و جلوگیری از غارت و... ضروری بود. آقای دادستان پرسیدند چه‌طور توانستم توجیه کنم که ده روز مردم را از کار دور نگه داریم آن هم زمانی که کار به شدت مورد نیاز بود. دولت آلمان میلیون‌ها پرولتر را نه برای ده روز بلکه برای صدها و

صدها روز از کار دور نگه داشته است. دولت آلمان سودای بغداد و لانگوی^۱ داشت و ما خواهان کمونیسم بودیم. نمی‌توانید ما را فقط به این خاطر که اهداف متفاوتی را دنبال می‌کردیم محکوم کنید، درحالی‌که دولت آلمان را به خاطر شیوه‌هایی که پی گرفت محکوم نکردید.

دادستان ادعا می‌کند که کارگران تنها به زور مسلسل به اعتصاب واداشته شده‌اند. {در واقعیت} درخواست اعتصاب عمومی به اتفاق آرا و با مشارکت کلیه‌ی نمایندگان کارخانه‌ها و کارمندان شامل کارمندان ادارات دولتی و اداره‌ی پست تصویب شد و همگی خواهان اعتصاب بودند؛ پس چه‌طور از ترور و تخلف توسط اقلیت حرف می‌زنند؟ چرا دادستان افسانه‌هایی که کارگران مونیخ را بی‌اعتبار می‌کند، می‌پذیرد؟ چرا [دادستان] نمی‌خواهد اذعان کند که آنها همان کاری را انجام داده‌اند که از اراده‌ی {انبوه} خودشان برآمده؟ بعدتر پیشنهاد شد که اعتصاب، روز سه‌شنبه بعد از عید پاک، به دلیل عواقب اقتصادی‌اش متوقف شود. من پیشنهاد مخالف دادم. یکشنبه و دوشنبه عید پاک بود، اما اگر سه‌شنبه کار از سر گرفته می‌شد این تصور ایجاد می‌شد که اعتصاب رو به زوال رفته است؛ پس به عنوان یک نتیجه‌ی شایسته‌تر و منطبق‌تر بر خواست کارگران، پیشنهاد دادم که روز سه‌شنبه دوباره اعتصاب کنیم، تمام [سالن‌های] تئاترها را همچنان بسته نگه داریم، ترامواها را متوقف کنیم تا به روشنی نشان داده شود که ادامه‌ی کار یا توقف آن تنها به تصمیم آزادانه‌ی خود کارگران منوط است. این تصمیم دوباره به اتفاق آرا پذیرفته شد. دادستان می‌داند که این تصمیم چه‌طور عملی شد: کارگران و صدها کارمند پست، زن و مرد با لباس‌های آبی روشن‌شان در جلوی صف به سمت کاخ {ویتلزباخ} راهپیمایی کردند تا همبستگی خود را با کسانی ابراز کنند که این‌جا به‌عنوان تروریست‌هایی بازنمایی شده‌اند که خواهان به بردگی کشاندن پرولتاریای مونیخ هستند.

^۱ لانگوی کمونی در شمال شرقی فرانسه است که در طول جنگ جهانی اول در اشغال ارتش آلمان بود.

{دادستان می‌داند} که چه‌طور در مراحل آغازین جمهوری شورایی مجبور شدیم که جلوی پروپاگاندا‌ی مطبوعات بورژوازی را بگیریم. ما در موقعیتی نبودیم که آن‌ها را صرفاً سانسور کنیم و به‌هرحال مجبور شدیم روزنامه‌هاشان را تعطیل کنیم. می‌گویند این ترور است. بله این ترور است، همان تروری که دولت هوفمن با ممنوعیت [نشریه‌ی] «پرچم سرخ» اعمال می‌کند؛ همان تروری که هیچ فرصتی را به من برای دفاع از خود در برابر رفقای حزیم نمی‌دهد مگر این‌که این‌جا به ریاست این دادگاه متوسل شوم تا بتوانم {درباره‌ی پرونده‌ام} اظهارنظر کنم.

دادستان مرا متهم می‌کند که من شخصاً بر رویه‌ی قضایی سختگیرانه [در جمهوری شورایی باواریا] اصرار ورزیده‌ام و همزمان مرا در غارت‌هایی که در جمهوری شورایی به وقوع پیوسته مقرر می‌داند. واقعاً این را نمی‌فهمم. یا همانطور که شاهد Kämpfer ابراز داشتند: من اجازه نداشته‌ام به تربیونال دستور بدهم رویه‌های قضایی سختگیرانه را اعمال کند که در نتیجه نباید به من اتهام غارت زده شود؛ یا این‌که باید مجاز می‌بوده‌ام مسئولیتِ تربیونال را، در جهتی که برای [حفظ] منافع کارگران و [انجام] وظایف ما ضروری می‌دانستم، گوشزد کنم و در این صورت نیز نباید به خاطر انجام این کار مورد اتهام قرار بگیرم. دادستان که مرا صرفاً به دلیل بررسی امکان مجازات اعدام محکوم می‌کند، خواهان مجازات اعدام برای منی‌ست که نه غارت کرده‌ام و نه مرتکب قتل شده‌ام.

دادستان درباره‌ی صلحی داخلی صحبت می‌کند که من آن را به خطر انداخته‌ام. من هیچ چیزی را به خطر نینداخته‌ام چرا که صلح داخلی به‌هیچ‌وجه وجود ندارد. تا زمانی که کلمه‌ی «سوسیالیسم» صرفاً روی سربرگ‌های دولت‌های مختلف وجود داشته باشد صلح درونی وجود نخواهد داشت؛ تا زمانی که سهام‌دارانی وجود دارند، که در پنج سال جنگ توانسته‌اند بدون هیچ کاری، دارایی‌شان را دو برابر کنند، کارگرانی خواهند بود که تلاش می‌کنند از این ثروت افزوده سهم‌شان را طلب کنند و سهام‌داران [هرگز] چنین اجازه‌ای نخواهند داد. و با وخیم‌تر شدن شرایط اقتصادی تحت تأثیر جنگ، وقتی اسرای جنگی به خانه بازمی‌گردند و هیچ اشتغالی، هیچ مسکنی و هیچ پوشاکی منتظرشان نیست و اندک

چیزی که هست هم، در فقدان جمهوری کمونیستی عادلانه تقسیم نمی‌شود، مبارزه‌ی داخلی ادامه خواهد یافت؛ این مبارزه می‌تواند اشکال متفاوتی به خود بگیرد که ممکن است مورد تأیید من و رفقایم نباشد اما این مبارزه‌ی ناگزیر ادامه خواهد یافت و نمی‌توان جلوی آن ایستاد.

نگاهی به دور و برتان ببینداید، این‌جا در ساختمان دادگاه کارمندانی هستند، که با هزینه‌های کنونی زندگی، ۱۵۰ تا ۱۸۰ مارک درآمد دارند. اگر به خانه‌ها در «آشپانه‌ی اسپارتاکیست‌ها»ی کنونی نگاه کنید خواهید فهمید که این ما نیستیم که صلح داخلی را به خطر انداختیم بلکه ما تنها این مسأله را آشکار کردیم که صلحی وجود ندارد. تا زمانی که این صلح درونی وجود نداشته باشد، مبارزه هم ادامه خواهد داشت. و وقتی [مبارزه] اشکال مسلحانه به خود بگیرد و آن همه رنج و بدبختی عظیم با خودش به همراه بیاورد که عملاً در روزهای اول ماه می به وجود آمده بود، آن وقت این ما نیستیم که مقصریم بلکه آن‌هایی [مسئول‌اند] که حقّ طبقه‌ی کارگر را برای حاکمیت بر سرنوشت خویش انکار می‌کنند.

دادستان همچنین ادعا کرده که مسئولیت اخلاقی تیراندازی به گروگان‌ها بر عهده‌ی من است. من قاطعانه این اتهام را رد می‌کنم. مقصر کسانی هستند که پیش از این در آگوست ۱۹۱۴ دست به گروگان‌گیری زدند در حالی که دادستانی آلمان تاکنون آن‌ها را تحت پیگرد قانونی قرار نداده و برای‌شان حکم اعدام صادر نکرده است. اگر کسان دیگری هم مقصر باشند، آن‌هایی هستند که دزدانه به بامبرگ گریختند و از آن‌جا پرولتاریای گمراه را به همراه واحدهای افسران و نگروها^۱ برای جنگ به مونیخ فرستادند. (خشم و عصبانیت در بین قضات؛ رئیس دادگاه صحبت‌های لوینه را قطع می‌کند و از او می‌خواهد که به این شکل ادامه ندهد.)

^۱ استفاده از کلمه‌ی نگرو برای اطلاق به سیاه‌پوستان در آن زمان کلمه‌ای خنثی بود و بار نژادپرستانه نداشت. از ۱۹۷۰ به این سو به خصوص در آلمان غربی این کلمه بار نژادپرستانه و تحقیرآمیز پیدا کرد.

آقای رئیس، من خیلی خوب می‌دانم که {با بیان این حرف‌ها} چه عواقبی را به جان می‌خرم. اما باید بگویم که آقای دادستان آن‌قدر مرا خشمگین کرده که در تمام دوره‌ی فعالیت سیاسی‌ام سابقه نداشته است. دادستان برای توجیه {تقاضای} حکم اعدام، مرا به داشتن انگیزه‌های ناشریفانه متهم کرده و این اتهام بیش از هر چیز بر اساس اتهام «بزدلی» مطرح شده است، که سنگین‌ترین اتهامی است که می‌توان به کسی زد که ۱۶ سال در مبارزات انقلابی شرکت داشته است.

{من آماده‌ام که درباره‌ی این اتهام سکوت کنم و تنها می‌گویم} که اگر دادستان مرا متهم می‌کند که پس از استعفا از دولت، و وقتی دیگر مسئولیتی نداشتم، به ارتش سرخ نپیوستم، به آن چه وکیل‌ام پیش‌تر گفته ارجاع می‌دهم که من باید بر اساس احترام به قواعدی که در دایره‌ی رفقایم وجود داشت عمل می‌کردم؛ شب آخر جلسه‌ای با رفقایم داشتم که در آن کارگران، اعضای ارتش سرخ و دیگران حاضر بودند و این تصمیم به اتفاق آرا گرفته شد که اعضای ارتش سرخ سر پست‌هایشان بر می‌گردند و آنهایی که اعضای دولت بوده‌اند مخفی می‌شوند. {من پنهان شدم. من پنهان شدم و خودم را با توافق رفقای کمونیستم مخفی کردم؛ اما نه برای این که خود را نجات بدهم.}

{اما} آقایان قاضی، شما از یکی از اظهارات من بسیار خشمگین شدید. {من نمی‌خواهم درباره‌ی شیوه‌ی بیان آن صحبت کنم} اما می‌خواهم تأکید کنم که محتوای آنچه گفته‌ام واقعیت داشته است. خودم در روزنامه خوانده‌ام که در بین سربازانی که به مونیخ حمله می‌کردند سربازان آفریقایی تبار نیز حضور داشته‌اند. از این گذشته دولت هوفمن در بامبرگ از اقدامات مشخص دیگری نیز اجتناب نکرد. آیا نباید همگان اعتراف کنند که محاصره‌ی مونیخ، بستن راه آهن و مسدود کردن ورود مواد غذایی که توسط «دولت آزاد» انجام گرفته چیزی جز تکرار محاصره توسط انگلستان نیست که از لحاظ اخلاقی مورد اعتراض بسیار قرار می‌گرفت؟

درباره‌ی اتهام «بزدلی» من نمی‌توانم آقای دادستان را از طرح چنین اتهاماتی منع کنم اما شاید اجازه داشته باشم از کسی که درخواست حکم اعدام کرده خواهش کنم هنگام

اجرای حکم حاضر باشد؛ شاید آن‌جا بپذیرد که این تصور غلطی است که تنها کسانی که در خط مقدم ارتش سرخ می‌جنگند جان خود را به مخاطره می‌اندازند. شما آن شعر انقلابی [نشریه‌ی] «به پیش» بعد از وقایع ژانویه در برلین را می‌شناسید: «صدها جنازه‌ی پرولتاریا در یک ردیف؛ کارل، رزا و رفقا هیچ کدام این‌جا نیستند!». سه روز بعد کارل لیکنشت و رزا لوکزامبورگ به قتل رسیدند و «رفقا»، دوستان من ورنر مولر (Werner Möller) و ولفگانگ فرناخ (Wolfgang Fernbach) هم به قتل رسیدند و هیچ کدام از آن‌ها عضو ارتش سرخ نبودند. لیکنشت روز قبلش مقاله‌ای نوشته بود که تمام و کمال مرگش را پیشگویی می‌کرد. آقایان قضات! من دو بار به اتهام بزدلی توسط نمایندگان دولت باواریا به میز محاکمه کشیده شدم. بار اول توسط اشپن هورست (Schneppenhorst) به دلیل عدم تأیید تأسیس جمهوری شورایی و بار دوم توسط دادستان فعلی به دلیل جنگیدن؛ نه به زور اسلحه بلکه به روش خودم و منطبق با درک و قضاوت خودم و عقب کشیدن از میدان جنگ طبق توافق حزب کمونیست.

در پایان می‌خواهم بگویم که در طول شش ماه گذشته، دیگر نتوانسته‌ام در کنار خانواده‌ام باشم. گاهی حتی همسرم نمی‌توانست به ملاقاتم بیاید و نتوانستم پسر کوچک سه ساله‌ام را ملاقات کنم چون جلوی در خانه‌ام پاسبان گوش‌به‌زنگ گذاشته‌اند. زندگی من چنین است و هیچ نسبتی با قدرت‌طلبی و بزدلی ندارد. وقتی تولر (Ernst Toller)، که می‌خواست مرا به اعلام جمهوری شورایی ترغیب کند، به من اتهام بزدلی زد، من به او گفتم: «دنبال چه هستی؟ سوسیال‌دموکرات‌های [اکثریت] شروع می‌کنند، بعد فرار می‌کنند و به ما خیانت می‌کنند؛ [سوسیال‌دموکرات‌های] مستقل تحریک می‌شوند، به ما می‌پیوندند و بعد نا امیدمان می‌کنند و ما کمونیست‌ها را بیخ دیوار می‌گذارند.»

از این موضوع آگاهم که ما کمونیست‌ها همگی مردگانی هستیم که به تعطیلات آمده‌ایم. نمی‌دانم شما مرخصی مرا تمدید می‌کنید یا باید به کارل لیکنشت و رزا لوکزامبورگ بپیوندم. در هر صورت من با آرامش و خوشحالی درونی به استقبال حکم

شما خواهم رفت. {زیرا می دانم، حکم شما هر چه باشد}، رخدادها را نمی تواند متوقف کند. دادستان معتقد است رهبران اند که توده ها را تحریک می کنند. همان طور که رهبران نتوانستند جلوی اشتباهات توده ها در شبه-جمهوری شورایی را بگیرند، از بین رفتن یک یا چند رهبر هم به هیچ وجه جنبش را متوقف نمی کند.

{و با این حال، من می دانم که} دیر یا زود قضات دیگری در این تالار خواهند نشست و کسانی که مقابل دیکتاتوری پرولتاریا ایستاده اند، به جرم «خیانت بزرگ» محاکمه خواهند شد. {حکم نهایی خود را اعلام کنید اگر آن را متناسب می دانید}، من تنها از خودم دفاع کردم تا فعالیت سیاسی ام، نام جمهوری شورایی که به آن احساس نزدیکی می کنم، و نام روشن کارگران مونیخ لکه دار نشود. آنها و من به همراه یکدیگر، با هر آنچه در توان دانش و اعتقادمان بود تلاش کردیم وظیفه ی بین المللی مان را برای انقلاب جهانی کمونیستی انجام دهیم.